استاد علامه :
آقای سید محمد حسین طباطبائی

اسلام چگونه باحتیاجات واقعی هرعصر پاسخ میدهد؟

در طی بحثهای اجتماعی این نکته را بسیار دیده‌اید که انسان نظر باحتیاجات حیاتی که اطرافش را گرفته وبتنهائی ازعهدهٔ رفع همه آنها برنیامده وتوانائی تأمین زندگی‌راندارد ناچار حیات اجتماعی وزندگی دسته‌جمعی را انتخاب نموده ، وطبعاً مدنی‌واجتماعی‌بار میآید .

همچنین دربحثهای حقوقی زیاد می‌شنویم که‌جامعه وقتی میتواند احتیاجات حیاتی افراد واجزاء خودرا واقعاً رفع کند که یك سلسله‌قوانین ومقرراتی مناسب احتیاجات آنها بوجود آمده ودرمیان آنهاحکومت نماید ، تادرپرتوآن هریك‌از افراد جامعه بتواند حقوق حقهٔ‌خود را بدست آوردو ازمزایای زندگی بر خوردار شود و سهم خود را از نتایج اعمال دسته جمعی افراد که خود نیز جزئی ازآنها است ببرد .

چنانکه از همین دونکته استفاده میشود عامل اصلی و اولین سبب انعقاد اجتماع وپیدایش قوانین ومقررات اجتماعی ، همان احتیاجات حیاتی‌است که انسان بدون رفع آنهاحتی یك‌لحظه قادر بادامه زندگی‌نیست . وهمین‌رفع احتیاجات‌است که‌نتیجه مستقیم تشکیل اجتماع وهمچنین پیدایش وبموقع اجراء درآمدن‌قوانین ومقررات است . بدیهی‌است‌اجتماعی که بطوردسته‌جمعی‌برفع هیچگونه احتیاجی نپردازد یعنی‌درآن،کار های‌هرفردهیچگونه ارتباطی باکارهای افراد دیگر نداشته

باشد، هرگز نمیشود نام اجتماع را روی آن گذارد، همچنین قوانین ومقرراتی که پیدایش یا اجرای آنها هیچگونه تأثیری دررفع احتیاجات اجتماعی مردم وخوشبختی وسعادت آنها نداشته باشد، قوانین ومقررات واقعی یعنی تأمین کننده لوازم زندگی وحقوق مردم نخواهد بود.

وجود قوانین ومقرراتی که کم یا زیاد، بطور ناقص یا کامل، احتیاجات جامعه را رفع نموده و رویهمرفته مورد قبول افراد جامعه بوده باشد در هر جامعه ای از جامعه‌های انسانی حتی در میان جامعه‌های وحشی و عقب مانده ضروری است منتهی در جامعه‌های غیر مترقی قوانین ومقرراتی درلباس عادات ورسوم قومی که نتیجهٔ برخورد های غیر منظمی است که بتدریج بوجود آمده یا از اراده های گزافی یکنفر یا چندنفر افراد زورمند بمردم تحمیل شده، حکومت میکند ودر نتیجه قسمت عمده جریان زندگی اجتماع روی اساس روشنی ،قابل قبول برای همه یا اکثریت قوم استوار گردیده است وهم اکنون در گوشه و کنار جهان مردمانی پیدا میشوند که با آداب ورسوم قومی بزندگی خود ادامه میدهند ،بدون اینکه شیرازه اجتماع آنها از هم گسسته ومتلاشی شود.

درجامعه‌های مترقی ،اگر جامعه دینی بوده باشد، شریعت آسمانی حکومت مینماید، واگر غیر دینی باشد قوانین و مقرراتی را که با خواست اکثریت افراد اجتماع، بطور مستقیم یا غیر مستقیم بوجود آمده بکار می بندند، ودر هر حال جامعه‌ای را که افراد آن بیک سلسله تکالیف ومقررات پای بند نباشند سراغ نداریم ونمی‌شود پیدا کرد.



وسیله تشخیص این احتیاجات

چنانکه روشن شد عامل اصلی پیدایش قوانین و مقررات همان احتیاجات زندگی است ولی باید دید که این احتیاجات را که همان احتیاجات اجتماعی وبالاخره احتیاجات انسانی است، بچه وسیله‌ای باید تشخیص داد ،البته باید آنها بطور مستقیم

یاغیر مستقیم برای انسان قابل تشخیص بوده‌باشد . (ولوبطور اجمال و کلیت) ضمناً این سؤال پیش می‌آید که آیاانسان‌در تشخیص تکالیف زندگی واجتماعی خود گاهی‌هم‌خطامیکندیاهرچه‌تشخیص‌داد‌سعادت ونیکبختی وی درهمان استوبیچون وچرا بایدپذیرفته واجرا نماید یعنی‌همان خواست‌انسان مارك واقعیت ولزوم‌قبول واجراءبآن خواهدزد .

اکثرمردم جهان‌وباصطلاح امروزدنیای مترقی‌تشخیص دهندهٔقانون راهمان خواست‌انسانی قرارمیدهند . ولی‌نظر باینکه‌خواستهای همهٔ افراد یك ملت یااصلا توافق نمیکند ویااگر احیاناهم‌توافقی‌پیداشودباندازه‌ای کم‌ودر-مقابل‌مواردِاختلاف ناچیزاست که قابل اعتنا نیست ناچار خواست اکثریت افراد (نصف مجموع افراد بعلاوه‌یک)رامعتبردانسته‌وخواست‌و اراده‌اقلیت (نصف منهای‌یک)رالغو کرده و آزادی‌عمل راازاقلیت سلب می‌نمایند .

البته‌نمیشود انکارکرد که‌اراده‌وخواست‌انسان‌باوضع‌زندگی‌اوارتباط‌مستقیم دارد ، مرد توانگریکه‌مایحتاج زندگی‌رافراهم‌ساخته است هزاران هوسها درسر میپروراند که‌هرگزبخاطربینوای مستمندخطورنمیکندیاکسی که‌دراثر گرسنگی تاب‌وتوان راازدست‌داده بهرغذای لذیدوغیر لذیذ اگرچه مال‌دیگران باشد طمع میکنددرحالی که‌آن‌یکی باناز بسوی لذیذترین غذاهادست درازمیکند . انسان‌در حال‌رفاهیت زندگی فکر های‌زیادی را درمغزخود مییابد که هرگزدر حال سختی نمییابد !

ازین رو احتیاجات زندگی انسان که باپیشرفت مدنیت‌تدریجاًمرتفع شده واحتیاجات تازه تری جایگزین آنهامیشودانسانرا از اعتبار و اجرای‌یک‌سلسله قوانین مستغنی ساخته ونیازمند بوضع‌یک رشته‌قوانین تازه‌یاتغییر وتبدیل قوانین کهنه میسازد .

ولذا در میان ملل زنده پیوسته قوانین و مقررات کهنه‌ای جای خود را بقوانین ومقررات تازه میدهند وچنانکه روشن شد سبب حقیقی آن اینست که ایجاد کننده وپشتیبان قوانین همان خواست اکثریت افراد هر ملت است ،

که خواست اکثریت بقوانین ومقررات آن ملت رسمیت داده ومارك واقعیت بآن می‌زند حتی درصورتیکه صلاح واقعی جامعه آنها در آن نبوده باشد . زیرا مثلا یکفرد فرانسوی درجامعه فرانسه از آن جهت که فرانسوی است عضووجزء جامعه ، واراده‌اش در حالی که موافق اکثریت بوده باشد محترم است . و آنچه قانون فرانسه مثلا میخواهد اینست که یکفرد فرانسوی را پرورش دهد آن هم در قرن بیستم ، نه اینکه یکنفر انگلیسی را بپروراند یایکنفر فرانسوی‌را در قرن دهم(دقت کنید) درعین حال باید دقت بیشتری بخرج داد ودید عامل مزبور که درپیدایش خواست‌های انسان دخالت دارد باپیشرفت تمدن ازهرجهت درتغییر است ؟ وآیا هیچ جهت مشترکی در میان جامعه های انسانی در طول تاریخ بشریت باقی نمیماند؟ . وآیا اصل انسانیت که طبعاً یك عده از احتیاجات زندگی مربوط بآن میباشد (چنانکه یك عده‌دیگر از احتیاجات بااختلاف اوضاع واحوال و منطقه‌های مختلف ومراکز زندگی گوناگون مختلف میباشد) تدریجاً عوض شده است ؟ و انسان اولی مثلا چشم و گوش ودست وپا و مغز وقلب وکلیه وریه و کبد و اعضاء گوارش (چنانکه ماداریم) نداشته است ؟ یافعالیت آنروزی آنها غیر از فعالیت امروزی آنها بود ؟ . وآیا احوالی که برای گذشتگان پیش می‌آمد ، مانند جنك و خونریزی و صلح وآشتی معنائی جزازبین‌بردن انسان یا نگهداشتن انسان داشت ؟ وآیا مستی که‌اثر میگساری‌است مثلا درزمان جمشید (مخترع افسانه‌ای‌می)مفهوم دیگری جزمستی امروزی‌داشت وهمچنین نوای‌چنگ وآهنگ‌مطربانی مانندنکیساوباربدلذتی‌جز ازنوع لذت آهنگ‌های امروز می‌بخشید ؟ خلاصه اینکه ساختمان وجودی انسان گذشته غیر ازساختمان وجودی انسان امروزی بوده ؟ . ویااوضاع واحوال و آثار وعملها وعکس العملهای داخلی و خارجی انسان گذشته غیر ازآن انسان امروزی بوده‌است ؟ البته پاسخ تمام‌این سؤالات منفی‌است .

بهیچ وجه نمیتوان گفت : انسانیت تدریجاً از میان رفته و چیز دیگری جایگزین آن‌شده‌یاخواهدشد ، یااینکه اصل انسانیت که قدر مشترك میان نژاد سیاه‌وسفید وپیرو جوان ، داناو نادان ، قطبی واستوائی ؛ گذشته وحال‌وآینده‌است

يك‌سلسله احتياجات مشترك ندارد ؛ يا اگرهم داشته‌باشد خواست‌واراده‌انسان برفع آنها تعلق نگرفته است ؟ .

آری چنين احتياجات واقعی‌وجوددارد ، واقتضای‌يك‌سلسله مقررات ثابته را نيز دارد كه ربطی بقوانين و مقررات قابل‌تغيير ندارند ، هيچ‌ملتی در هيچ زمانی، نمی‌تواند بادشمنی كه حيات‌اوراتهديدقطعی ميكند جنگ رادرصورت امكان‌تجويز ياايجاب‌نكند ، ودرصورتی كه دفع‌چنين‌دشمنی باهيچ‌وسيله‌ای‌جز كشتن ميسر نشود خونريزی راتجويز ننمايد .

هيچ جامعه‌ای نمی‌تواند مثلا ازتغذيهٔافراد كه‌حافظ حيات‌آنهاست‌جلو گيری كند ، ياتمايل جنسی رامثلاممنوع سازد نمونه‌های‌بسياری‌ازين گونه موارد هست كه احكام غير قابل‌تغييری‌را نشان‌ميدهد وربطی‌نيز باحكام قابل تغيير ندارد .



ازبيانات فوق چند موضوع روشن شد :

۱ ـ عامل اصلی پيدايش اجتماع وقوانين ومقررات اجتماعی؛ احتياجات زندگی است .

پژوهشگاه علوم انسانی ومطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۲ ـ تمام اقوام حتی ملل وحشی ونيمه‌وحشی برای خود قوانين و مقرراتی دارند .

۳ ـ وسيلهٔ تشخيص احتياجات زندگی‌ازنظردنيای امروز ، خواست‌اكثريت افراد اجتماع است .

٤ ـ خواست اكثريت هميشه باواقع تطبيق نميكند .

٥ ـ يك سلسله قوانين باگذشت زمان و پيشرفت تمدن عوض ميشود وآن قوانينی‌است كه مربوط باوضاع واحوال خاصی بوده‌است ، ولی يك‌سلسله‌ديگر كه مربوط باصل‌«انسانيت» كه قدرمشترك‌ميان‌همه انسانها درتمام ادوارودرتمام‌شرائط ومحيطهاست ؛ لايتغير ميباشد .

اكنون كه اين‌موضوعات روشن شد به‌بينيم نظر اسلام‌در اين‌باره‌چيست ؟ .